

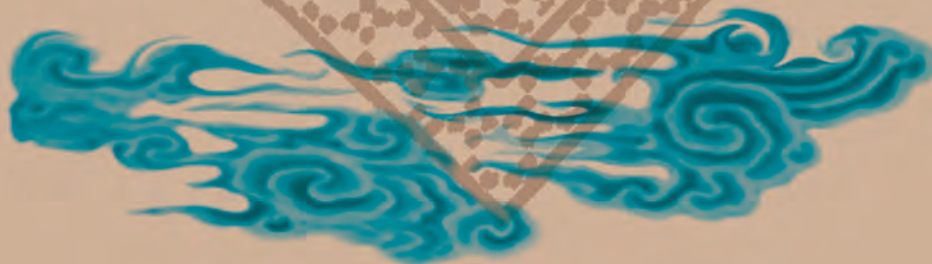
# زندگی در مرز فلسفه و سیاست

بررسی رابطه‌ی تفکر و سیاست در آراء دکتر داوری اردکانی

رضا کریمی

در بین متفکرین ایرانی به دنبال کسی نمی‌گشتیم که در رابطه‌ی فلسفه و سیاست اندیشیده باشد. اولین کسی که یافتیم که بیش از سایرین در این باره گفته بود و نوشته بود، دکتر رضا داوری اردکانی بود. بر آن شدیم تا خلاصه‌ای از نظرات وی را در این حوزه بیاوریم.

انتخاب



## مقدمه

سیاست‌زدگی از عوارض غرب‌زدگی است چون داوری معتقد است در دنیای مدرن سیاست همه‌کاره است و می‌گوید: ما ترجیح نداده‌ایم که به سیاست اهمیت بدیم، بلکه این غلبه‌ی روح توسعه‌نیافتگی در عصر پست‌مدرن است که اقتضای توجه به ظواهر سیاسی و غفلت از فرهنگ و علم و تفکر می‌کند (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۲۰۳). دکتر داوری اردکانی اولین پرسش‌هایش در مورد رابطه‌ی فلسفه و سیاست بوده و از آن زمان تاکنون - یعنی در طی ۴۰ سال عمر - همواره به نسبت سیاست و فلسفه اندیشیده (زندگینامه دکتر داوری، ص ۵۴) و بارها به ویژه در این اواخر از غلبه‌ی سیاست بر امور گله کرده است و سعی کرده که خود را از سیاست رها کند و حتی گفته است: خدا را شکر می‌کنم که در این ایام پایان عمر قدری از بند سیاست آزاد شده‌ام (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۱۹۹). او در آخرین اظهار نظر خود از هر سخن سیاست که بر زبان آورده عذرخواهی کرده است (با وجود هشدار فراوان او نسبت به سیاست‌زدگی و خشونت جالب است که او را به فاشیسم و خشونت‌طلبی متهم می‌کنند!). این فیلسوف چه دیده که از سیاست فرار می‌کند؟

## سیاست‌زدگی

داوری گفته است که من در مرزهای فلسفه و سیاست زندگی کرده‌ام (نامه‌ی فرهنگ، ش ۵۸). این جمله را کسی می‌گوید که نمی‌خواهد سیاسی باشد اما نه اینکه سیاست را رها کند، بلکه می‌خواهد رشته‌ی ارتباط فلسفه با سیاست باقی بماند. تفکر بنیاد سیاست را محکم می‌کند و اگر سیاست بر تفکر مقدم شود سیاست‌زدگی به وجود می‌آید. یک عیب سیاست‌زدگی این است که در آن، روابط با هم اشتباه می‌شود و گاهی چیزی را که مهم نیست و تأثیر چندان ندارد بسیار مؤثر می‌شمارند. به گفته‌ی داوری از همان آغاز، مشکل اصلی آموزش فلسفه در ایران، وابستگی به سیاست و ایدئولوژی بوده است. فلسفه‌ی جدید در ایران هیچ‌گاه نتوانسته است از قید ایدئولوژی نجات یابد. هم‌اکنون هم فلسفه در ایران، سیاست‌زده و ایدئولوژی‌زده است و فلسفه و اهل آن را با ملاک‌ها و موازین سیاست می‌سنجند و گرفتار این دو است. این وضعیت منجر به ترجیح ایدئولوژی و سیاست بر فلسفه شد. متفکر واقعی همیشه به سیاست نظر دارد و مراقب است تا سیاست بر تفکر مقدم نشود در غیر این صورت:

- ۱- گسیختگی تاریخی و فرهنگی به وجود می‌آید.
- ۲- سفسطه رواج پیدا می‌کند.
- ۳- خشونت تقویت می‌شود.

داوری اولین مشکل را در «ما و راه دشوار تجدد»، دومی را در «فلسفه در دام ایدئولوژی» و دومی و سومی را در «فلسفه، سیاست و خشونت» شرح داده است. علاوه بر این موارد، سیاست‌بینی و سیاست‌زدگی در عصر جدید به یک سری نتایج منجر شده است؛ مانند اعلام پایان تاریخ فوکویاما یا نظریه‌ی جنگ تمدن‌های هانتینگتون. پوپر هم در مورد سیاست، اصلی را ترویج کرد که مسبوق به استقلال سیاست است و آن این است که مهم نیست چه کسی حکومت می‌کند بلکه مهم این است که چگونه حکومت می‌کند. (این جمله در ایران اهمیت زیادی می‌تواند داشته باشد چرا که در دهه‌ی ۷۰ توسط برخی روشنفکران زیاد بر سر زبان‌ها افتاد، خاصه اینکه در قانون اساسی ایران بر صفات رهبری تکیه شده و تصریحی بر نظارت مجلس خبرگان بر عملکرد مقام رهبری، علاوه بر صفات آن، وجود ندارد.) اساساً در قرون هجدهم و نوزدهم «چگونه حکومت کردن» مهم بود (فرهنگ، خرد و آزادی، ص ۲۱۹) و اکنون در دوران بحران غرب مسئله تشدید شده است.

علت اهمیت صفات سیاست‌مدار در تبیین رابطه‌ی تفکر و سیاست روشن خواهد شد. فعلاً در همین جا باید سؤال داوری را در دهه‌ی ۷۰ تکرار کرد: آیا «نظارت در دموکراسی‌های غربی دشوار نشده است؟ ... آیا این یک امر اتفاقی است که سیاست‌مداران ضعیف، کارگردان سیاست شده‌اند؟ (فرهنگ، خرد و آزادی، ص ۲۱۹). در دهه‌ی ۸۰ وقتی آمریکا برای گسترش دموکراسی دست به لشکرکشی زد و از خشونت استفاده کرد و بسیاری روشنفکران آمریکایی این حمله را در بیانیه‌ای تأیید کردند باز هم صدای داوری درآمد و گفت سیاست کنونی را چه باید بنامیم؟ (نامه‌ی فرهنگ، بهار ۸۲، ش ۸۲). همه‌ی این اخبار نشان از سرکشی سیاست داشت و دارد.

منظور داوری از کسانی که در بند سیاستند چه کسانی هستند؟ او هیچ وقت از فعالان سیاسی و رؤسای حکومت‌ها مثال نمی‌زند بلکه خطابش بنیادین و اساسی است و از دو نویسنده ذیل عنوان سیاست‌زدگی انتقاد می‌کند: کارل پوپر و ریچارد رورتی. هر دوی این‌ها از دو مسیر متضاد به یک‌جا می‌رسند (ما و راه دشوار تجدد، ص ۳۸). در این جا بحث افکار این‌ها نیست فقط می‌توان اشاره کرد که در آراء پوپر و رورتی نه تنها غلبه‌ی سیاست بر فلسفه آشکار است بلکه سیاست‌بینی تئوریزه هم شده است! رورتی کتابی نوشت با عنوان اولویت دموکراسی بر فلسفه. رورتی به موضع سیاسی فیلسوفان کاری ندارد ولی ملاک حکمش ملاک سیاست است (همان، ص ۳۸). پوپر با قصد و نیت سیاسی و برای مبارزه با فاشیسم و نازیسم و دفاع از دموکراسی کتاب نوشته است و بنابراین عیب نیست که نوشته‌ی او ایدئولوژیک باشد و گاهی لحنی بسیار تند و خشن داشته باشد (سیری انتقادی در فلسفه‌ی کارل پوپر، ص ۴۹). داوری پوپر را به هم‌دستی با گروه‌های سیاسی و یا نوشتن به نیت کسب قدرت متهم نمی‌کند، رورتی را نیز هم. او انگیزه‌ی پوپر را مبارزه با فاشیسم و نازیسم و دفاع از دموکراسی می‌داند ولی همین برای ایدئولوژیک بودن او کافیست! او نمی‌گوید مقاصد، مقاصد بلایی هستند بلکه بین نوشتن برای تفکر با نوشتن برای یک مرام مشهور تفاوت است.

سیاست‌زدگی از دید متفکر چه معنایی دارد؟ سیاست در دامان تفکر قدرت می‌گیرد اما می‌تواند همچون یک فرزند ناخلف شورش کند و معادله را برعکس کند. سیاست‌زدگی لزوماً به معنای تعلق به گروه و حزب نیست بلکه هر که بدون تفکر در سیاست وارد شود گرفتار سیاست‌زدگی شده است. تفکر هم به معنای پژوهش‌های معمول و استدلال‌های منطقی نیست بلکه تفکر درک وضعیت تاریخی و فرهنگی است و به قولی درک سخن وجود، سیاست، موجودی است و البته این تعریف را می‌توان شامل ایدئولوژی هم دانست. داوری بارها سیاست را در کنار ایدئولوژی می‌آورد. او در کتاب «فلسفه، سیاست، خشونت» می‌نویسد: اگر فلسفه در خدمت سیاست قرار گیرد، در بهترین صورت به ایدئولوژی مبدل می‌شود (ص ۲۱۷). به نظر اگر ایدئولوژیک بودن را بفهمیم سیاسی بودن را هم می‌فهمیم و بالعکس. وقتی داوری می‌گوید روشنفکر با ملاک ایدئولوژیک به نقد مسائل می‌پردازد (گفت‌وگو با روزنامه‌ی جام جم، ۸۲/۹/۲۷) منظورش این نیست که روشنفکر حتماً عضو یک فرقه یا حزب است بلکه روشنفکر را متفکر نمی‌داند. «روشنفکر ما چه مسلمان و چه غیر مسلمان نمی‌تواند سیاستی را تصور کند که مبتنی بر نظریه نباشد» (فلسفه، سیاست، خشونت، ص ۹۰) چنان‌چه در ادامه خواهیم فهمید روشنفکر آگاهی را مقدم بر نسبت و ربط خود با وجود می‌داند پس با ملاک ایدئولوژیک به نقد مسائل می‌پردازد.

داوری یک‌بار ایدئولوژی را تعریف کرده است: مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ی اعتقادات و دستورالعمل‌هایی است که گروه‌هایی از مردم در آن‌ها شریکند و از آن‌ها پیروی می‌کنند و این پیروی ضامن حفظ

## دو نگاه

تفکر بنیاد سیاست را محکم می‌کند و اگر سیاست بر تفکر مقدم شود سیاست‌زدگی به وجود می‌آید. یک عیب سیاست‌زدگی این است که در آن، روابط با هم اشتباه می‌شود و گاهی چیزی را که مهم نیست و تأثیر چندان ندارد بسیار مؤثر می‌شمارند



منافع و مصالح و موجودیت آن‌هاست (درباره‌ی علم، ص ۱۴۲). این تعریف شامل دو رکن دستورالعمل و اعتقاد است و شبیه تعاریف دیگران است که ایدئولوژی را بایدها و نبایدها می‌دانند. ایدئولوژی احکام انشایی و علم احکام خبری است. سیاست هم همین‌طور است: سخن سیاست سخن تصمیم و انشا است و عالم با انشا کاری ندارد (جام جسم ۹۰/۲/۲۱). بایسد و نباید کردن چه آفتی دارد؟ داوری آفت ایدئولوژیک بودن را از زبان دیگران می‌گوید: این‌ها (ایدئولوگ‌ها) واقع‌بین نیستند و انتزاعی فکر می‌کنند و خلاصه دستی از دور بر آتش دارند (درباره‌ی علم، ص ۱۴۳). سیاست‌زده و ایدئولوژی‌زده نمی‌تواند وحدت تاریخ و نسبت‌ها را درک کند. اگر سیاست از متن تاریخ بریده باشد به مردم و فرهنگ کاری ندارد و اندیشه‌اش بیشتر معطوف به حفظ قدرت گروهی و حکومتی است (ما و راه دشوار تجدد، ص ۵۳). رأی و نظر و حتی رسم و شیوه‌ی عملی که از لوازم و مبادی خود جدا شود، اگر به صورت درست هم انتقال یابد یک قول و فعل انتزاعی و تصنعی است و اگر مقبول قرار گیرد، اثری که در جای اصلی خود داشته است ندارد و شاید منشأ آشوب و گسیختگی در فکر و عمل شود؛ ما این معنی را چنان که باید درنیافتیم و تفکر و فرهنگ را از زندگی جدا انگاشتیم (ما و راه دشوار تجدد، ص ۵۶).

#### رابطه‌ی تفکر و سیاست

درک معنای سیاست سخت است چون معنای تفکر سخت است؛ چون درک وجود و رفتن از فطرت اول<sup>۱</sup> به فطرت ثانی کار هر کس نیست. داوری می‌گوید: من، شاید هم خودپسندانه، یکی از علل مهجور ماندن نوشته‌هایم را این می‌دانم که کوشیده‌ام میان مطالب و مسائل فلسفی متعلق به فطرت اول و مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مربوط به فطرت اول تفاوت بگذارم (ما و راه دشوار تجدد، ص ۵۶). اساساً مسائلی مانند نسبت میان فلسفه و سیاست و نظر و عمل چیزی نیست که در علم سیاست مطرح شود (فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۱۵۴). به نظر داوری سیاست در دست فیلسوفان نیست اما فلسفه در سیاست تأثیر می‌گذارد. او چند نکته در بحث رابطه‌ی فرهنگ و سیاست بیان کرده است:

**الف.** از فلسفه‌ی یک فیلسوف نمی‌توان سیاست و اخلاق استخراج کرد.

**ب.** آرای سیاسی یک فیلسوف با دیگر آرای او تناسب دارد. اما مثلاً کانت اگر آرای سیاسی خود را اظهار نکرده بود هیچ کس نمی‌توانست این آرا را از آثار فلسفی او نتیجه بگیرد (یعنی آنچه آراء فلسفی و آراء سیاسی یک فیلسوف بی‌تناسب نیستند اما آراء سیاسی نتیجه‌ی طبیعی و منطقی آراء فلسفی به شمار نمی‌روند بلکه در شرایطی خاص و با تأثیراتی از آراء فلسفی به وجود آمده‌اند).

**ج.** هر فلسفه‌ای به سیاست یا هر سیاستی مدد نمی‌رساند.

**د.** فلسفه‌ی رسمی اگر به تفکر فلسفی مؤدی نشود، ممکن است تا حد تفنن و سرگرمی فکری تنزل کند. (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۵۲)

از عملکردهای یک فیلسوف نمی‌شود نتیجه گرفت که او نظریه‌پرداز سیاست خاصی بوده است. در مورد نیچه و هیدگر این گمان مطرح است که فکر آن‌ها به نازیسم و فاشیسم مدد رسانده است اما «نیچه نه فقط مبشر نازیسم و فاشیسم نیست، بلکه اگر درست در کلمات او تأمل کنیم در می‌یابیم که او به اروپا تذکر و انداز داده است که فاجعه‌ای در راه است. در مورد هیدگر هم رابطه‌اش با نازی هر چه بوده است به نظر من فلسفه‌ی او ربطی به نازیسم ندارد» (فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۴۶).

درک این نظر مهم مبتنی بر یک نظر مهم دیگر است، آن‌جا که داوری این عادت فکری را که در همه‌ی جهان به وجود آمده تا هر کردار و گفتاری باید به تئوری و نظریه برگردد، رد می‌کند! توضیح اینکه دو تلقی معمولاً شایع مقابل هم قرار می‌گیرند که داوری با مسامحه از

تلقی هر اکتیویتی پارمنیدسی در برابر تلقی پروتاگوراسی گرگیاسی نام می‌برد (فلسفه، سیاست و خشونت، صص ۸۸-۹۰). در یک تلقی بشر با خود هیچ نیآورده و لوحی پاک و نانوشته است و تعیینش این است که می‌آموزد. در تلقی دیگر بشر از ابتدا آینه و جلوه‌گاه وجود بوده و از ابتدا که به وجود آمده ربط و ارتباطی بی‌تکیف<sup>۲</sup> و بی‌قیاس با آن اصل و آغاز خویش داشته است و عین ربط است. با پذیرفتن تلقی اول علم و آگاهی جزء مقدم وجود بشر است و در تلقی دوم این بستگی هاست که ما را به این سو و آن سو می‌برد. با تلقی اول وجود بشر جدید به صراحت در خود آگاهی خلاصه شد و این عادت فکری در همه‌ی جهان به وجود آمد که هر کردار و گفتاری باید به تئوری و نظریه برگردد و به این جهت روشنفکر ما چه مسلمان و چه غیرمسلمان نمی‌تواند سیاستی را تصور کند که مبتنی بر نظریه نباشد. این است که برای سیاست فعلی هم اساس نظری می‌جوید و می‌پندارد کسی بر مبنای فلسفه یا فلسفه‌هایی این سیاست را راه می‌برد.

پس فلسفه چگونه با سیاست در ارتباط است؟ سیاست عقلی غیر از سیاست عقلایی و خردمندانه است (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۱۳۱). سیاست عقلایی بر اساس نظام فکری است و نشان از یک طرح کلی و عالمی که سیاست‌مدار در آن است دارد ولی سیاست عقلی با تدبیرها و مصلحت‌جویی‌های متفرد پیش می‌رود. عقل جزئی که در یک تمدن ساخته و پرداخته برای رفع نقائص به کار می‌آید، در مقام تأسیس عاجز است و اگر از عجز خود بی‌خبر باشد چه بسا که عقل بولفصول<sup>۳</sup> می‌شود و آشفتگی می‌آفریند (نامه‌ی فرهنگ، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۵). اراده‌ها و خواست‌هایی هست که عین نیک‌خواهی و نیک‌اندیشی‌اند اما چون در جایگاه خویش قرار نمی‌گیرند، منشأ اثر نمی‌شوند... اراده‌های قوی سیاسی همگی مسبوق به اراده‌ی تغییر جهان بوده‌اند (فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۲۹). سخن جد در مورد سیاست مبتنی بر ادراک تاریخی است (سیاست تاریخ و تفکر، ص ۱۱). داوری معتقد است میان فلسفه و سیاست فضایی وجود دارد یا داشته است که آن را «فضای فرهنگ» می‌توان خواند. (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۵۳). فضای فرهنگ این‌گونه تشریح می‌شود: اگر فلسفه نفوذ و ظهوری در سیاست داشته باشد، به این نحو است که شأن آدمی و امکان‌های عملی او را معین می‌کند و طرح کلی عالمی را که مردم در آن به سر می‌برند درمی‌اندازد. سیاست‌مداران تدبیرهای خود را با درک امکان‌های عملی در عالم به کار می‌برند نه اینکه دستورالعمل‌های کار خود را از فلسفه بگیرند (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۵۳). ممکن است فیلسوفی به جزئیات نپردازد اما وقتی بنیان یک دوره‌ی تاریخی گذاشته می‌شود، آن دوران چگونه بی‌سیاست باشد؟ و اگر بی‌سیاست باشد اینتر و ناقص است (فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۱۵۶).

به نظر من از این‌گونه رابطه‌ی سیاست با تفکر و فلسفه می‌توان به یک نتیجه‌ی مهم رسید که به درک رابطه‌ی مذکور هم مدد می‌رساند و آن اینکه وقتی در حین ره‌آموزی یک دوران و تاریخ جدید توسط تفکر، سیاست خردمندانه و عقلانی است - یک سیاست قدرتمند هم هست. چرا که انتزاعی و تصنعی نیست و مقبول مخاطب واقع شده است. این جاست که فردی مثل میشل فوکو سیاست را زبان قدرت می‌داند. ولی این قدرت با خشونت تفاوت دارد. البته این بحث دشوار و ظریفی است و بسته به این است که رابطه‌ی تفکر و سیاست چقدر فهم شود. اما به هر حال «سخن سیاسی مسلماً سخن قدرت است و سخن قدرت نیز مخاطبانی دارد و اگر مخاطب نداشته باشد حقیقتاً سخن قدرت نیست» (نامه‌ی فرهنگ، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۶).

رابطه‌ی تفکر و سیاست وقتی روشن می‌شود که رابطه‌ی خرد و عمل روشن شود اما ظاهر این رابطه به سادگی قابل درک نیست؛ آن‌چنان

#### دو نگاه

متفکران ره‌آموز عالمی نو می‌شوند اما نه اینکه آن‌ها خالق عالم جدید باشند بلکه مظهر عالم جدید هستند. سیاست‌مدار بزرگ هم مظهر سیاست عصر خود می‌شود و به این معنا می‌شود عصری را به نام یک مرد بزرگ نامید

که سعدی متوجه مسئله شده است:

### جز به خردمند مفرما عمل / گرچه عمل کار خردمند نیست

داوری به این بیت توجه خاصی دارد و بارها از آن استفاده کرده است (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۴۹ و ۱۹۰ و فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۱۵۵) و تلاش کرده تا معنایش را بفهمد. در این بیت دو بار واژه‌ی خردمند و دو بار واژه‌ی عمل به کار برده شده است. «اگر عمل کار خردمند نباشد می‌توانیم بگوییم که سعدی منکر جمع میان سیاست و خردمندی شده است، ولی او اتفاقاً سیاست را کار خردمندان می‌داند و جز آنان را برای این کار صالح نمی‌داند. پس ظاهراً باید خردمند در مصرع اول با خردمند در مصرع دوم یکی نباشند یا نسبت میان عمل و خردمندی متغیر و مشروط باشد» (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۴۹). این گفته یادآور دور هرمنوتیکی است؛ عمل و خرد متقابلاً به همدیگر کمک می‌کنند. عمل سیاسی کار خردمند نیست اما او با خرد خود امکان‌های عمل را می‌شناساند پس گرچه عمل کار خردمند نیست اما جز خردمند هم نمی‌تواند عمل را به سرانجام برساند. این جا مناسب است که یک‌بار دیگر این کلام را مرور کنیم: رأی و نظر و حتی رسم و شیوه‌ی عملی که از لوازم و مبادی خود جدا شود، اگر به صورت درست هم انتقال یابد یک قول و فعل انتزاعی و تصنعی است، و اگر مقبول قرار گیرد اثری که در جای اصلی خود داشته است ندارد و شاید منشأ آشوب و گسیختگی در فکر و عمل شود. ما این معنی را چنان‌که باید درنیافتیم و تفکر و فرهنگ را از زندگی جدا انگاشتیم.

دانشیم که رابطه‌ی تفکر و سیاست در عالمی که تفکر مظهر آن است روشن می‌شود. اکنون می‌توان گفت که متفکران ره‌آموز عالمی نو می‌شوند اما نه اینکه آن‌ها خالق عالم جدید باشند بلکه مظهر عالم جدید هستند. سیاست‌مدار بزرگ هم مظهر سیاست عصر خود می‌شود و به این معنا می‌شود عصری را به نام یک مرد بزرگ نامید. برخی از ترس استبداد می‌گویند مهم نیست کی حکومت می‌کند، مهم چگونه حکومت کردن است. اساساً در غرب این مسئله به طور جدی مطرح شد و در قرون هجدهم و نوزدهم چگونه حکومت کردن مهم بود (پس به جای تبیین صفات سیاست‌مداران در باب نظریات و سازمان‌های سیاسی پژوهش شد و برای رفع اشتباهات و دفع آفات قدرت برای نظارت سیاسی سخن‌ها گفته شد و تفکیک قوا ظهور کرد و... بماند!). اما استبداد با اعتقاد به نقش فاعلی در عالم و تاریخ مناسبت دارد نه با کسانی که بر اثر خردمندی امکانات جدید را می‌فهمند و مظهر عالم نو می‌شوند. در تمام نظام‌های سیاسی، سیاست‌مدار باید واجد شرایطی باشد و سیاست‌مدار مؤسس، خود مظهر عالمی است که در او پدید می‌آید (فرهنگ، خرد و آزادی، ص ۲۱۹). این جاست که با نگاه به خرد سیاست‌مداران بزرگ می‌توان میزان خردمندی سیاست‌کنونی را فهمید و اگر دیدیم که سیاست از مردان صادق و صریح و مردمی و مسئولیت‌پذیر خالی است بدانیم که رابطه‌ی تفکر با سیاست قطع شده است.

به تعبیری متفکر سیاست را «نام‌گذاری» می‌کند. فکر می‌کنم کسی مثل داوری نرسیده است که: سیاست کنونی را چه بنامیم؟ (نامه‌ی فرهنگ، ش ۴۷). یک متفکر است که از وضع و نسبت ما با سیاست می‌پرسد و در آن تأمل می‌کند تا تدبیرهایش را در امکان‌های عملی که دیده است به کار ببرد. به نظرم سیاست‌مداران بزرگ تاریخ تنها هوشمند نبودند (سیاست عقلی) بلکه سیاست‌مداران خود را نام می‌گذاشتند و به امکان‌های خود می‌اندیشیدند (سیاست عقلانی). آن‌ها لزوماً فیلسوف نبودند اما از تفکر بهره‌داشتند و بدون نظریات فیلسوفانه، سیاست را نام‌گذاری می‌کردند. غیر فیلسوف هم از عهده‌ی بنیان‌گذاری سیاست بر می‌آید (فلسفه، سیاست و خشونت، ص ۱۵۶). سیاست به معنی اصیل لفظ، عین تفکر است ... گاهی نیز تفکر در سیاست و قول و فعل سیاست‌مداران بزرگ ظاهر می‌شود، یعنی لازم نیست هر سیاستی ریشه

در فلسفه داشته باشد و مبتنی بر فلسفه باشد (فرهنگ، خرد و آزادی، ص ۲۰۹). بوذرجمه‌ور، سولون، پریکلس، نظام‌الملک، رشیدالدین فضل‌الله و امیرکبیر به نام فیلسوف شناخته نشدند اما صاحب خرد سیاسی بودند. به هر حال «از آثار خردمندی در سیاست، روشن‌بینی و صراحت در گفتار و پذیرفتن مسئولیت اعمال است» (نامه‌ی فرهنگ، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۵)، نه نظریات فیلسوف‌مآبانه و کلمات مبهم و توجیه اعمال با عبارات پیچیده.

داوری حتی به رابطه‌ی عرفان و سیاست قائل است و می‌گوید: نمی‌دانم چرا همیشه احساس می‌کرده‌ام که محی‌الدین بن عربی می‌تواند معلم سیاست باشد (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۱۴۸). سیاست تدبیر و مصلحت‌بینی (موافقت و مخالفت) است و این کار از کسی که همه‌ی عالم را سایه‌ی حق می‌داند و عالم‌سوزی می‌کند به دور است.

### زند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار

کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدش  
اما در دوران بعد از مغول تا زمان تأسیس صفویه، عرفا در سیاست دخیل بوده‌اند (همان، ص ۱۵۰). این رابطه مثل رابطه‌ی تفکر و سیاست است و سیاست‌مدار نمی‌تواند مستقیماً دستورالعمل‌هایش را از عرفا اخذ کند. داوری در تبیین رابطه‌ی عرفان و سیاست به اجمال بسنده می‌کند و در اظهارنظری قابل تأمل معتقد است: عرفان با بی‌اعتنایی خود اساس و بنیاد عقل معاش را مستحکم کرده‌اند (سیاست، تاریخ و تفکر، ص ۱۵۳). داوری برای نشان دادن تأثیر عرفان در سیاست این بیت را شاهد می‌آورد:

### چو بر شکست صبا ژلف غیرافشانش

به هر شکسته که پیوست زنده شد جانش  
پیوستگی است که زندگی می‌آورد نه تدبیر و تأمل و مصلحت‌بینی. صبا زلفش را برمی‌شکند و پایه‌ی زندگی استوار می‌شود. بعثت دوباره‌ی انسان و ساخت یک مدینه‌ی جدید در این احوال و اوقات است که رخ می‌دهد؛ آن‌گاه که بشر عهده‌ی تازه می‌بندد و طرحی نو در می‌اندازد. در وضع عسرت کنونی که نه آینده روشن است و نه در راه می‌توان توقف کرد، وضع و تکلیف سیاست‌مدار چیست؟ «به نظر می‌رسد که سیاست‌مدار خردمند عصر کنونی سیاست‌مدار آماده‌گر است. او کم و بیش از امکان‌ها و توانایی‌های سیاست آگاهی دارد و می‌داند چگونه در مواجهه‌ی با مشکلات و نامالایمات، رسم‌مدارا پیش گیرد و پیوند هم‌زمانی با مردم را حفظ کند. خردمندی صفت نفسانی نیست بلکه استعداد شیطانی سخن‌زمان و هم‌نوایی با مردم است» (نامه‌ی فرهنگ، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۷). ■

### بسی نوشت

- ۱- فطرت اول (به معنی عالم موجودات و مشهورات و امور عادی و روزمره) در مقابل فطرت ثانی (به معنی عالم وجود و امور خلاف عادت) قرار دارد
- ۲- از تبیاط بی‌تکیف اصطلاحی در شعر مولاناست و به معنی ارتباطی است که کیفیت سنجی نمی‌شود
- ۳- ارتباطی بی‌تکیف بی‌قیاس/ هست رب الناس را با جان ناش عقل بولفضول همان عقل جزئی است

### منابع

۱. فرهنگ، خرد و آزادی، نشر ساقی، چاپ اول ۱۳۷۸
۲. سیاست، تاریخ و تفکر، نشر ساقی، چاپ اول، ۱۳۸۷
۳. ما و راه دشوار نجات، نشر ساقی، چاپ اول ۱۳۸۴
۴. درباره‌ی علم (ویراست دوم)، نشر هرمس، ۱۳۸۶
۵. فلسفه در دام ایدئولوژی، چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ اول ۱۳۸۶
۶. سیری انتقادی در فلسفه‌ی کارل پوپر، نشر دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم ۱۳۸۴
۷. فصلنامه‌ی نامه‌ی فرهنگ
۸. زندگی‌نامه‌ی دکتر رضا داوری اردکانی، انجمن آثار و مفاخر علمی، ۱۳۸۳

### دو نگاه

داوری از دو نویسنده  
ذیل عنوان سیاست‌زدگی  
انتقاد می‌کند: کارل پوپر  
و ریچارد رورتی. در  
آراء پوپر و رورتی نه  
تنها غلبه‌ی سیاست بر  
فلسفه آشکار است بلکه  
سیاست‌بینی تئوریزه هم  
شده است